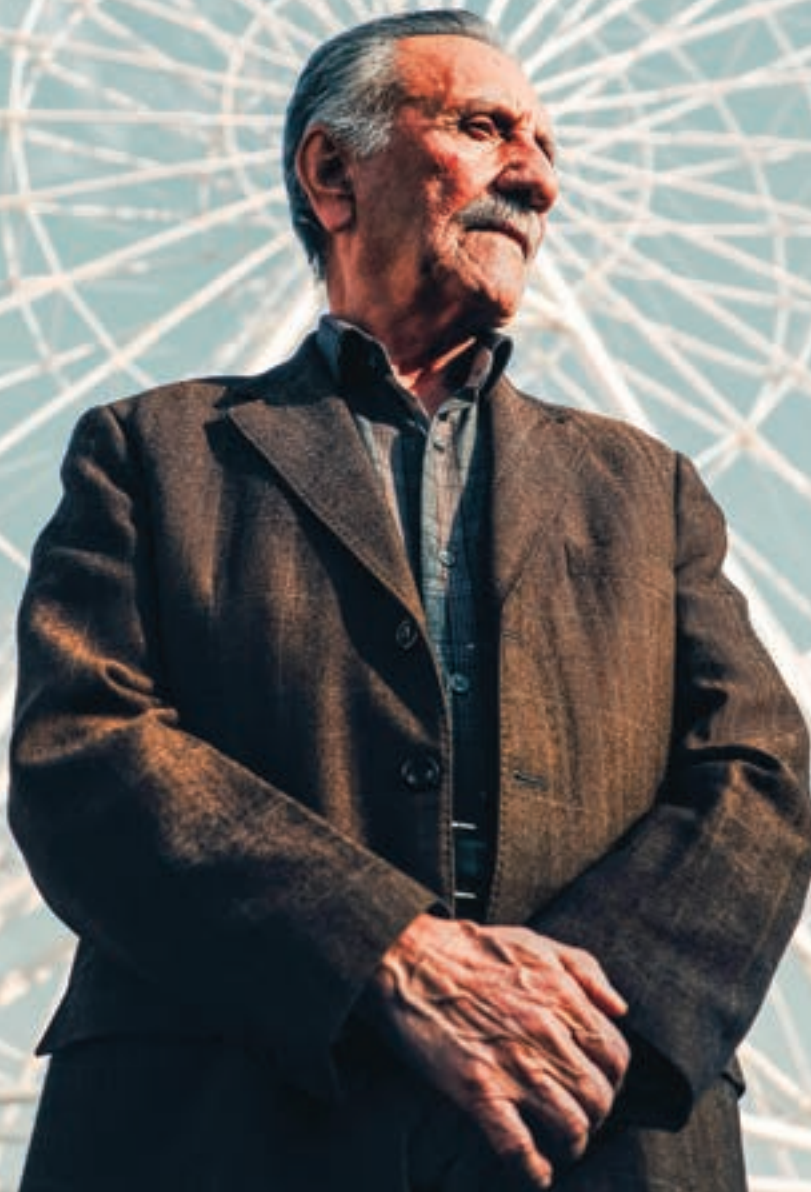




گفت و گو با احمد مینایی، طراح دومین چرخ و فلک شهر بازی پارک ملت که متولدین دهه ۵۰ و ۶۰ خاطره‌های بسیاری با آن دارند

۵۰۴

ارتفاع سی متری شادی در مشهد



عکس: مهرداد سمنگانی/شهرآرا

در خاطرات مصطفی امامیان می‌توان روزگار گذشته محله فردوسی را بازسازی کرد
کشاورزی در زمین‌های «قلعه بالا»

۶



اهالی مردارکشان از تردد تریلی‌ها در معابر و قبرستان محدوده سکونت‌شان گلایه دارند
لرزه به تن زنده و مرده

۳

خاطرات حاجیه قربانی از یک سنت دیرینه دم نوروژ بهترین گندم سال، برای سمنو بود

۷

همسایه به همسایه، دیدار بیست و چهارم، شهید شیدایی ۲

زیر سایه همسایه‌داری

فاطمه سیرجانی اکوچه شهید شیدایی ۲، خلوت است و کم ساختمان، اما همین چند خانواده ساکن بایکدیگر ارتباط صمیمانه‌ای برقرار کرده‌اند و بنای همسایه‌داری را بین خودشان گذاشته‌اند. از بین این معدود خانواده‌ها رسیدن به بهترین همسایه‌ها کار سختی نیست. با گفت‌وگو با چند تا از ساکنان این کوچه، نشانی قدیمی ترین کاسب محله را به ما دادند: معلم بازنشسته‌ای که در نگاه‌های اهالی نه تنها کاسبی منصف، که معتمد محله شهید رضوی نیز محسوب می‌شود.

● با پیگیری محله را آباد کرد

مختار توکلی پورا اصلتاسبزواری است و او اواخر دهه ۶۰ با موافقت انتقالی اش از طرف آموزش و پرورش به مشهد آمد و با خرید زمینی ۲۵۰ متری به حدود مبلغ ۴۰۰ هزار تومان، شد یکی از اهالی محله شهید رضوی. به گفته قدیمی ترهای محله، از آنجاکه توکلی پور فرهنگی بوده و بیان و روابط عمومی خوبی داشته، برای آبادی محله خیلی زحمت کشیده است؛ از نامه نگاری با شرکت آب و برق برای آوردن کنتور آب و رسیدن روشنایی به محله تا مکاتبات و آمد و شد ها به شهرداری برای تعریض خیابان ۱۰ متری و ایجاد بولوار ایرج میرزا که امروزه جلال آل احمد نام دارد. او که معتمد و کاسب محله هم هست، می‌گوید: از قدیم می‌گویند چراغی که جلودر خانه همسایه‌ات روشن باشد، جلو پای تو را هم روشن می‌کند. پس هرکسی در هر زمینه‌ای قدم خیری بردارد، شک نکند که خیرش به خودش هم می‌رسد. در عالم همسایه‌داری این خیر و برکت چند برابر است؛ چون در کنار خیر و برکت، عزت و آبرو هم می‌آورد.



● حس خوب از برکت همسایه‌داری

آقا مختار، همسایه نمونه کوچه شهیدایی ۲ را یکی از کسبه محله معرفی می‌کند و می‌گوید: اخلاق خوش، ادب و احترام به همسایه از نشانه‌های یک همسایه خوب است که آقا داوود طیبسی، همه را با هم دارد. او از دغدغه مند بودن همسایه اش می‌گوید که علاوه بر محترم بودن، دست به خیر دارد و کار راه‌انداز خلق است، طوری که اگر مشکلی در محله ببیند، آن قدر پیگیری می‌کند تا بالاخره به نتیجه برسد.

طیبسی که هنوز چهل سال را پشت سر نگذاشته است، می‌گوید: در طول این چهار دهه‌ای که از عمرم گذشت، فهمیده‌ام که همسایه از خواهر و برادر می‌تواند به آدم نزدیک تر باشد. مادر کوچه شهیدایی ۲ چهار خانوار هستیم که به معنای واقعی چون خانواده ایم. یک روز همدیگر را در کوچه و خیابان نبینیم، واقعاً نگران می‌شویم که چه اتفاقی افتاده است. آقا داوود معتقد است مدارا با همسایه‌ها داشتن حرمت و احترامشان سبب می‌شود حس بهتری به محل زندگی خود داشته باشد.

● درخت با برکت

یکی از ساکنان کوچه شهیدایی ۲ معصومه لؤلؤ است؛ بانویی که در خانه اش در طول روز به روی همسایه‌های این کوچه باز است. معصومه خانم را آقا داوود معرفی می‌کند و می‌گوید: ایشان بسیار به نظافت کوچه ما حساس است. با اینکه در این کوچه چند خانواده دیگر هم زندگی می‌کنند، بارها شده دیدم که کوچه را آب و جارو می‌کند. از ادب و احترام و مهمان‌داری اش هم هر چه بگویم، کم گفته‌ام.

معصومه خانم و خانواده اش از سال ۶۷ به این محله آمده‌اند. اولین درخت محله به دست او کاشته شده است. آن درخت توت در طول سال‌ها چنان سایه گسترش داده که بیشتر دوره‌های همسایه‌ها در بهار و تابستان زیر این درخت است. خودش می‌گوید: این درخت صفای کوچه ما شده است. هنوز که هنوز است، مثل گذشته تابستان‌ها

زیراندازی پهن می‌کنیم و بایک سینی چای و یک سبد میوه، ساعتی برای جمع کردن و خوردن توت با هم هستیم. این همسایه قدیمی کوچه شهیدایی می‌گوید: مادر این کوچه درست مثل خواهر و برادریم و سعی می‌کنیم در شادی و غم هوای یکدیگر را داشته باشیم.



هر شماره، یک چهره محلی

شماره ۴۵

تعداد انتشار شهرآرام محله ۱۱ و ۱۲

نزدیک رسیدن بهار است و بهترین فرصت تا در پایان سال، کارنامه یک ساله خود را مرور کنیم. در آخرین شماره از شهرآرام محله سال ۱۴۰۳، مروری کرده‌ایم بر آنچه در این دوازده ماه در منطقه ۱۱ برای شما هم محلی‌ها به چاپ رساندیم.



گزارش ۱۳

در قالب «همسایه به همسایه» همسایه‌های نمونه معرفی شدند

گزارش ۴

بیشترین سوزهای معرفی همسایه از اهالی آزادشهر بود

چهره ۴۵

افراد محلی معرفی شده

چهره ۱۸

بیشترین معرفی چهره از محله دانشجو بود

مکان ۱۸

در قالب «مکان‌نما» فضاهای محلی با ظرفیت‌های ویژه معرفی شدند

مکان ۴

محله آزادشهر بیشترین معرفی فضاهای محلی را داشت

کوچه ۱۴

در قالب «کوچه آخر»، معابر محله معرفی شدند

کوچه ۴

محله سیدرضی بیشترین معرفی معابر را داشت

۴۰ درصد

مشکلاتی که با همراهی سازمان‌های مختلف حل شد

۲۵ درصد

محله فارغ‌التحصیلان بیشترین سهم از پیگیری مشکلات را داشت

۱۴ مورد

پیگیری مشکلات محلی

۳۰ درصد

بیشترین مطالبات مردم در زمینه کمبودهای عمرانی بود

شاخص‌ترین مشکلاتی که رفع شد

- بازگشایی بولوار شهید فخرایی
- روشنایی پارکینگ زیر پل دانشجو
- نصب نیمکت ایستگاه اتوبوس بولوار آموزگار

محله ۹

در قالب «محله‌گردی» خاطرات فردی اهالی از مکان سکونتشان مرور شد

خاطره ۳

اهالی تربیت بیشترین خاطرات محلی را بازگو کردند



اهالی مردارکشان از تردد تریلی‌ها در معابر و قبرستان محدوده سکونتشان گلایه دارند

لرزه به تن زنده و مرده

به خاطر رفت و آمد زیاد تریلی‌ها هواپیراز خاک است. از طرف دیگر ما عزیزانمان را در این قبرستان دفن کرده ایم و دوست نداریم محل عبور ماشین و انباشت بلوکه‌های سیمانی شود. متأسفانه الان مدتی است که زمین بغل قبرستان وانت‌های آن، محل تردد این تریلی‌ها شده است. آن طور که او می‌گوید، حتی این کارگاه بلوکه زنی غیرقانونی از آب قبرستان استفاده می‌کند و کسی هم زورش نمی‌رسد که جلودار او باشد. طبق گفته‌های او مردارکشان، منطقه مسکونی است و در آن، فعالیت کارگاه‌هایی مشابه این که با سروصدا و مزاحمت همراه است، باید ممنوع شود.

همیشه نگران تصادف با تریلی هستیم
در میانه‌های خیابان شاهنامه ۶۵ بدون اینکه نیاز به توضیح کسی باشد، از بلوکه‌های سیمانی انباشته در کنار قبرستان و مدرسه «بشارت»، فعالیت کارگاه بلوکه زنی مشخص است. البته ردلاستیک تریلی‌ها هم که از زمین گلی قبرستان عبور کرده‌اند، روی آسفالت پیدا است.

زهرا خانم اول ترک آسفالت جلو خانه اش را نشان می‌دهد و می‌گوید: حدود هفت سالی است که این کارگاه بلوکه زنی در مردارکشان، درست پشت مدرسه راه افتاده است. بلوکه‌های سیمانی تولید می‌کند و بارش را تریلی‌های هجده چرخ جابه‌جا می‌کنند. شاید باورتان نشود از روزی که این کارگاه در کنار خانه‌هایمان فعال شده است، من که مادر سه پسر هستم، زندگی ندارم! همیشه باید جلو خانه باشم تا از پسران خرد سالم که در کوچه بازی می‌کنند، مراقبت کنم که خدای ناکرده تصادف نکنند.

آن طور که مراد بیگی می‌گوید، چون در این محدوده فضای بازی برای کودکان فراهم نیست، خیلی از کودکان همچون بچه‌های او در کوچه بازی می‌کنند و جان‌شان در خطر است و باید شهرداری جلورفت و آمد زیاد این تریلی‌ها را در منطقه مسکونی بگیرد. علیرضانیکنام هم با گفتن اینکه اگر هر روز هم آسفالت نودر این محدوده بریزند این تریلی‌ها آن را خراب می‌کنند، می‌گوید: الان چون زمستان است، گرد و خاک دیده نمی‌شود. فصل تابستان

فاطمه شوشتری در یکی از خیابان‌های شاهنامه، درست کنار گوش خانه‌ها، کارگاه فعالیت می‌کنند که هر روز برای جابه‌جایی بارشان، دست‌کم رفت و آمد هشت تریلی را به خود می‌بینند. حالا تردد زیاد همین تریلی‌ها در منطقه مسکونی برای ساکنان بولوار شاهنامه ۶۵ معضل شده است و آن‌ها از فعالیت کارگاه‌های بزرگ بلوکه زنی در منطقه مسکونی گلایه مند هستند.

طبق گفته اهالی، تردد تریلی‌های حمل بار به ویژه جان کودکان را به خطر انداخته و باعث شده است آسفالت خیابان از سنگینی این تریلی‌ها خراب شود. همیشه هواپیراز گرد و خاک باشد و تردد ماشین‌های کارگاه از زمین قبرستان، ناراحتی در دل مردم ایجاد کند.



فعلا اخطار می‌دهیم
رئیس ناحیه منفصل توس شهرداری منطقه ۱۲ با اشاره به ضرورت رعایت ضوابط شهری از سوی واحدهای صنعتی می‌گوید: برای تردد تریلی‌ها و اینکه کارگاه باید نکات ایمنی را رعایت کند، اخطاریه صادر می‌شود.

آن طور که محمد سالار می‌گوید، طبق نقشه‌های موجود از سال ۱۳۹۴ زمین کنار قبرستان به عنوان معبر عمومی استفاده می‌شود. او در پاسخ به درخواست اهالی مبنی بر مسدود کردن این معبر برای جلوگیری از تردد تریلی‌ها در زمین قبرستان، می‌افزاید: چون معبر عمومی است، تا زمانی که طرح تفصیلی توس ابلاغ نشود، نمی‌توان درباره مسدودی یا بازماندن آن اظهار نظر کرد. طرح باید مشخص کند که این معبر باز بماند یا مسدود شود.

“

اگر هر روز هم آسفالت نودر این محدوده بریزند این تریلی‌ها آن را خراب می‌کنند. الان چون زمستان است، گرد و خاک دیده نمی‌شود. فصل تابستان به خاطر رفت و آمد زیاد تریلی‌ها هواپیراز خاک است

رفع ۵۰ درصدی کمبودها

در حالی که به روزهای انتهایی سال می‌رسیم، مروری کرده‌ایم بر آنچه در دوازده ماه گذشته در شهرآرامحله ۱۱ و ۱۲ انجام داده‌ایم. در این مدت تمرکز مادر منطقه ۱۲، به پیگیری کمبودهای محلی و معرفی ظرفیت‌های این محدوده شهری معطوف بوده است.

شماره ۴۵
تعداد انتشار شهرآرامحله ۱۲ و ۱۱

۱۲

۵۰ درصد
مشکلاتی که با همراهی سازمان‌های مختلف حل شد

۳۰ درصد
محله فردوسی بیشترین سهم از پیگیری مشکلات را داشت

۲۴ مورد
پیگیری مشکلات محلی

۵۰ درصد
بیشترین مطالبات مردم در زمینه کمبودهای عمرانی بود

اتفاقات شاخصی که در منطقه رقم خورد

- سنگ‌فرش کوچه شهدای یک
- آسفالت بخشی از معابر محله امیریه
- جمع‌آوری خاک و نخاله انتهای بولوار سجادیه

۱۱ گزارش

در قالب «همسایه به همسایه» همسایه‌های نمونه معرفی شدند

۴ گزارش

بیشترین سوزهای معرفی همسایه از اهالی رحمانیه بودند

۳۳ چهره

افراد محلی معرفی شده

۱۱ چهره

بیشترین معرفی چهره از محله فردوسی بود

۲۱ مکان

در قالب «مکان‌نما» فضاهای محلی با ظرفیت‌های ویژه معرفی شدند

۵ مکان

محله فردوسی بیشترین معرفی فضاهای محلی را داشت

۹ کوچه

در قالب «کوچه آخر»، معابر محله معرفی شدند

۳ کوچه

محله الهیه بیشترین معرفی معابر را داشت

۴ خاطره

اهالی جاهدشهر بیشترین خاطرات محلی را بازگو کردند

۸ محله

در قالب «محله‌گردی» خاطرات فردی اهالی از مکان سکونتشان مرور شد

گفت‌وگو با احمد مینایی، طراح دومین چرخ‌وفلک شهر بازی پارک ملت که متولدین دهه ۵۰ و ۶۰ خاطره‌های بسیاری با آن دارند

ارتفاع سی‌متری شادی در مشهد

داستان جلد

قاسم فتحی‌آزمانی اوج شادی در مشهد شش‌متر بود. قبل از سال‌های دهه ۶۰ در تنها شهر بازی شهر، کنار چند دستگاه بازی دیگر، فقط یک چرخ‌وفلک شش‌متری وجود داشت، اما بعد به همت مردی که پدر سه‌بچه بود، شادی ارتفاع گرفت و سی‌متری شد. یک نفر سقف هیجان شهر را تک‌وتنها بالا برد و نامش را در یاد نسلی که در برهوت شادی، روزگار می‌گذرانند، ماندگار کرد.

حالا چرخ‌گردون بعد از ۴۴ سال دور خورده و مادوباره توانستیم با علی مینایی حرف بزنیم. البته چند سال پیش هم دوباره یک دور دیگر خورده بود و با آقای مینایی گفت‌وگو کرده بودیم، اما این بار با او رفتیم همان جایی که می‌گفت ۳۵ سال است پایش را به دلایلی داخلش نگذاشته است؛ همانی جایی که روزی در سال‌های اواسط دهه ۶۰، بچه‌هایش را برای تفریح برده و دیده بود چرخ‌وفلک شش‌متری انگار آن قدر که باید هیجان ندارد و به فکر ساختن یک چرخ‌وفلک تازه‌تر و بلندتر و هیجان‌انگیز به سرش زده بود.

جرقه این فکر باعث شد او، بعد از چند سال، یک چرخ‌وفلک سی‌متری بسازد که یک بمب‌خبری شادمانه در شهر بود. با مینایی و پسرش در یک ظهر نسبتاً سرد زمستانی، در شهر بازی ساکت پارک «ملت»، کنار چرخ‌وفلکی ۷۵ متری که بعدها توسط مهندس دیگری ساخته شد، درباره چگونگی ساخت و نصب و مراقبت از یکی از سازه‌های هیجان‌انگیز زمان خودش گپ زدیم.

بساز و بفروش شادی

نشسته ایم وسط شهر بازی، ساعت حوالی ۲ یا ۳:۳۰ ظهر است. نگهبان‌ها می‌پرسند: حالا منتظر کی هستید؟ می‌گوییم منتظر طراح و سازنده چرخ‌وفلک قبلی، می‌روند توی فکر. چند نفرشان می‌گویند: اصلاً با همان قبلی کلی خاطره داریم. بعد اسم و فامیل سازنده اش را می‌دهیم: علی مینایی. که اگر رسید، در را برایش باز کنند. کمی که می‌گذرد، از دور یک نفر با پسرش می‌آید داخل. هر دو نفر کت و شلوار پوشیده و آراسته‌اند. چاق سلامتی مان زیاد طول نمی‌کشد. از مینایی می‌پرسم: سرنوشت چرخ‌وفلک خودش چه شد؟ می‌داند حالا کجاست؟ می‌گوید: نه. خبر ندارم. یک بار شنیدم که بردند توی شهر بازی مفتاح نصبش

کردند ولی پی‌اش را هم نگرفتم. من ۳۵ سال است که پایم را داخل شهر بازی نگذاشته‌ام. دلخور است و دوست هم ندارد بگوید منشأ این دلخوری چیست؛ هر چند در نهایت می‌گوید که چه اتفاقی افتاده بود. او حالا هفتاد و دو ساله است و کارش سال‌ها ساخت و ساز بوده و ساختمان‌سازی. ساختن چرخ‌وفلک هم از دل همان دل‌مشغولی‌اش بیرون آمد. از مینایی می‌پرسم بچه‌کجای شهر بوده و قبل از ازدواج چه می‌کرده و چطور روزگار می‌گذرانده؛ «خانواده‌ام میدان شهدا ساکن بودند. پدرم در سعدآباد، خیابان عطار، خواربار فروشی داشت. سال ۶۰ اما رفتیم سمت پارک ملت، پشت باشگاه برق ساکن شدیم که خب نزدیک به شهر بازی بود. سال ۵۴ که ازدواج کردم، کارم بیشتر ساخت و ساز بود.»

او که دیگر پدر سه‌بچه شده بود، محل سکونتش را تغییر داد و رفت جایی نزدیک شهر بازی. اصلاً همه چیز از همین نقل و انتقال شروع شد. خودش آن روز را دقیقاً یادش مانده است: «تابستان سال ۱۳۶۳ با خانم و سه‌تا بچه‌ام رفتیم شهر بازی. بچه‌ها سوار دستگاه دیگری شده بودند که بیست‌متر با چرخ‌وفلک فاصله داشت و مال خود شهرداری بود. شش‌متر ارتفاع داشت و شش‌تا کابین که توی هر کابین دو نفر بیشتر نمی‌توانستند سوار شوند. من آنجا نشسته بودم و به این چرخ‌وفلک زده بودم. با خودم گفتم یعنی ممکن نیست سازه‌ای بزرگ‌تر از این ساخته شود؟ می‌شود یک چرخ‌وفلک بزرگ‌تر ساخت؟! دیگر بعد از آن رفتم توی خطش و این فکر از ذهنم خارج نمی‌شد.»

گوش مینایی می گفتند که این چرخ و فلک دوام نمی آورد و از هم می پاشد؛ «از آن چهار سالی که دستگاه در اختیار ما بود، حتی یک روز هم چرخ و فلک نخواستید و تعطیل نشد، اما به محض اینکه قراردادمان تمام شد و آن را تحویل شهرداری دادیم، همان سال اول، شاید، هفته ای دو روز یا سه روز دستگاه می خوابید. چرا این اتفاق برای ما نمی افتاد؟ چون من تا ساعت ۲ نصفه شب می ماندم شهر بازی و مشکلات فنی را رفع می کردم تا وقتی ساعت ۱۰ صبح شهر بازی باز می شود، خیال همه ما راحت باشد.» یک چیز دیگر به مینایی استرس می داد: بارندگی. وقتی تعریف می کند بارندگی چطور می توانست در کار چرخ و فلک اختلال ایجاد کند، ما هم می ترسیم؛ «باران باعث خیس شدن ریل های چرخ و فلک می شد. کاری می کرد که کنترل دستگاه، مقداری از دست ما خارج شود. برای همین سخت توقف می کرد و عده ای وحشت می کردند. طوری که می خواستند خودشان را از همان ارتفاع بیندازند پایین.»

مینایی باز هم کسی را پیدا کرد و در نهایت با مبلغ شایان توجهی، چرخ و فلک را ساخت. ادامه می دهد: بعد از اینکه کلی گشتم تا بتوانم مهندس حادثی را پیدا کنم، دست آخر از طریق مهندس حادثی شخصی به نام مهندس قندهاری پیدا شد و قبول کرد محاسبات نقشه را انجام بدهد و عملیات ساخت چرخ و فلک را شروع کردیم. چرخ و فلکی که سی متر ارتفاع داشت و ۲۸ کابین که ظرفیت هر کابین چهار نفر بود. هزینه ساختش هم شد یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومان. اردیبهشت ۶۵ بهره برداری آغاز شد و تا سال ۶۸ ادامه پیدا کرد. موقع ساخت باز هم مشکلاتی وجود داشت که به سختی حل می شد. مثل اینکه شب و نصفه شب تراشکار را از خانه اش می کشاند شهر بازی تا قطعه ای را که می خواهد، برایشان تراش بدهد. بالاخره روز افتتاح رسید. مینایی اما هنوز نگران بود. نگران اینکه نکند این وسط چیزی اشتباه شده باشد و مشکلی به وجود بیاید یا خطری، جان بچه ها را تهدید کند. از آن طرف، عده ای هم بودند که مدام آیه یاس می خواندند و در

مینایی تحقیقاتش را شروع کرد. او دنبال کسی می گشت که در بخش خصوصی، تجربه ساخت وسیله بازی برای بچه ها داشته باشد. خودش تعریف می کند: «گفتند بله. یک نفر هست به نام آقای دولت آبادی که دستگاهی ساخته مثل ماشین برقی و یکی دو تا وسیله بازی دیگر. سال ۶۳ از ایشان مشورت گرفتم و سال ۶۴ در زمان شهردار وقت مشهد، قراردادی بستیم که به مدت چهار سال از دستگاه استفاده کنیم. استفاده هم به این صورت بود که هفتاد درصد با همه هزینه های دستگاه به عهده ما باشد و سی درصد باقی درآمد شهرداری.»

تا قبل از این ظاهر کسی پیدا نمی شد چنین سازه ای را طراحی کند و بسازد. حالا می ترسیدند یا امکاناتش نبود. با این حال

یک روز هم چرخ و فلک نخواستید

همه می خواستند از آن بالا شهر را تماشا کنند

اردیبهشت سال ۶۵ برابر با روز عید فطر، قرار بود چرخ و فلک تازه شهر بازی افتتاح شود. نصب و جوش دادن اتصالات آهنی چرخ و فلک شش ماه زمان برد. برای جوش دادن اتصالات دنبال یک جوشکار خوب گشت و این بار هم دست پر برگشت و توانست کار را به بهترین شکل ممکن جلو ببرد. روز افتتاحیه، مینایی نردبانی بغل پایه های چرخ و فلک گذاشته بود تا مدام برود بالا و مرکز ثقل دستگاه را چک کند و ببیند بلبرینگ ها و شافتی که دارد می چرخد، مشکلی نداشته باشد. قبلش چندین بار سوار شده و امتحانش کرده بودند که مشکلی نداشته باشد. مینایی نگران بود اما همه چیز خوب پیش رفت؛ «خبر افتتاح به همه بچه های شهر رسیده بود. هیجانی افتاده بود بینشان. همه دوست داشتند بیایند و از آن بالا شهر را تماشا کنند. آن موقع مثل الان ساختمان های بلند و برج های چند طبقه وجود نداشت. برای همین به راحتی از آن بالا، می توانستی کل شهر را ببینی و این واقعا جذاب بود.»

مینایی حتی یادش می آید که شایعه های عجیبی درباره سازه اش ساخته بودند و این شایعه ها حتی به گوش اهالی پایتخت هم رسیده بود؛ «نمی دانم چطور این شایعه را ساخته و به گوششان رسانده بودند که چرخ و فلک شهر چپ کرده است و تعدادی هم کشته شده اند! زانرانی که از تهران آمده بودند، به من می گفتند «تورا به امام حسین بگو راسته که این چپ کرده؟»، گفتم به خدا که چنین چیزی نبوده. این شایعه چپ کردن و کشته شدن، سالی چند بار ساخته و بیان می شد.»

یک چیز جالب دیگری که وسط صحبت با مینایی دستگیرمان می شود، این است که چرخ و فلک کوهستان پارک شادی را یکی از اقوام او با الگو برداری از چرخ و فلک پارک ملت ساخته. مینایی احتمالا اگر کارش را ادامه می داد، می توانست سازنده دستگاه های شادی در کشور باشد، اما ترجیح داد به کار خودش برگردد که همان ساخت و ساز خانه بود.



که مفید در شهر بازی حضور داشت، باید هر روز مراقب بود اتفاقی نیفتد. هر روز دستگاه را آزمایش می کرد تا این شادی تبدیل به فاجعه نشود. در واقع، او هم سازنده شادی بود و هم مراقب آن. یک نکته جالب دیگر اینکه او غیر از چرخ و فلک دستگاه دیگری هم برای شهر بازی ساخته بود؛ «برای بچه ها استخر تقریباً دایره ای شکلی درست کردم که داخلش شش قایق بود. داخل قایق ها چهار بچه جامی شدند و می توانستند مساحت استخر را دور بزنند.»

این پایان کار مینایی در این حوزه بود. هر چند بعد از شهرهای دیگر هم ساخت شهر بازی و دستگاه های بازی به او پیشنهاد شد. همه را رد می کرد. با مینایی وقتی خدا حافظی می کنیم که با چرخ و فلک هفتاد متری شهر بازی پارک ملت، یک دور می زنیم.

بحث به خرج و مخارج و حقوق پرسنل چرخ و فلک هم می رسد؛ اینکه بالاخره این دستگاه درآمد خوبی داشته یا نه. یا اینکه به آن هایی که برای مینایی کار می کردند، چقدر حقوق می داد؛ «سال ۶۵ معادل هفتاد درصد حقوق کارمندان را به کارکنان مان می دادیم. از طرفی، مادر سال فقط چهار ماه مفید کار می کردیم، یعنی در چهار سال، مایک سال ونیم کار کرد مفید داشتیم. بعدش هم دستگاه را به شهرداری دادیم. کمی ما را آزار دادند و بخشی از پولم را ندادند. مقداری از دلخوری ام از آنجاست.»

علی مینایی مسئولیت سنگینی روی دوشش بود. او در این چهار سال و در مدتی

هر روز دستگاه را آزمایش می کردم



در خاطرات مصطفی امامیان، می‌توان روزگار گذشته محله فردوسی را بازسازی کرد

کشاورزی در زمین‌های «قلعه بالا»

ایستگاه اول

فاطمه شوشتری ادفتر کارآقامصطفی این روزها درست در جایی قرار دارد که روزگاری پدر کشاورزش، بذر گندم، جو و چغندر در آن می‌پاشید؛ همان روزهایی که مردم «اسلامیه» دره ۱ قلعه زندگی می‌کردند و این زمین‌ها محل کشاورزی شان بود. حاج مصطفی آن سال هاپسریکی از ۳۵ کشاورز قلعه بالا بود که کار اصلی اش، کاشت و برداشت گندم و جو زمین‌های اربابی و پدرش بود. روزهایی که تا چشم کار می‌کرد، اسلامیه را زمین‌های زراعی پوشانده بود که قوتشان بند آب کشف رود بود.

حالا که دیگر از قلعه بالای اسلامیه فقط دیوار کاهگلی چند خانه باقی مانده و در زمین‌های زراعی هم خانه و خیابان سبز شده است، مصطفی امامیان، مارا با خاطراتش به روزهایی می‌برد که نشان می‌دهد قلعه بالای سرسبز چطور خراب و زمین‌های کشاورزی اش خشک و تبدیل به شهر شد و این روزها به نام محله فردوسی تابلو خورده است.



مرحوم پدرم، حاج غلامرضا، کشاورز ارباب این محدوده (حاج سید عیسی مشار) بود. آن زمان همه اهالی که ۳۵ خانوار می‌شدیم، در ده قلعه بالا زندگی می‌کردیم. همه این محدوده یک سند داشت به شماره ۱۲۷ اسلامیه که در زبان مردم محلی، کل آن «قلعه بالا، خوانده می‌شد.

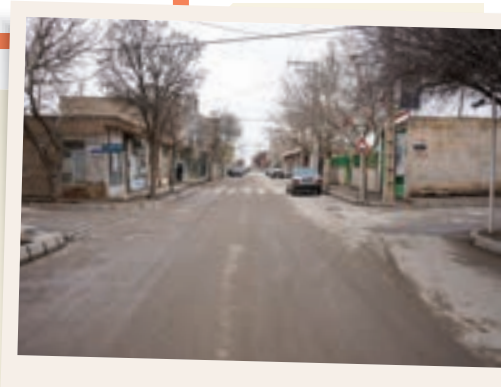
ایستگاه دوم

کارمان کشاورزی و کاشت گندم، جو و چغندر بود. در دهه ۴۰ من و پدرم مثل همه کشاورزهای اسلامیه بالا از کهن دژ خاک می‌آوردیم و روی زمین‌های زراعی مان می‌ریختیم. کهن دژ خاک حاصلخیز خوبی داشت و محصولمان بیشتر می‌شد.



ایستگاه سوم

باکم شدن آب و خرابی خانه‌های کاهگلی مان، خانه‌های جدید را سال ۱۳۵۲ در زمین‌های کشاورزی مان در اسلامیه ساختیم. آن زمان وسط همین کوچه فردوسی، جوی آب امرغان جاری بود که آب پرفشارش، بچه پنج شش ساله را با خودش می‌برد و ما هم در کودکی جرئت رد شدن از آن را نداشتیم.



ایستگاه چهارم

قلعه بالا یک قبرستان داشت. در سال ۱۳۴۲، «حاج سید عیسی مشار قائم مقام رضوی» که ارباب این محدوده بود، بخش دیگری از زمین‌هایش را به اهالی بخشید تا قبرستان کنند. من در کودکی اورامی شناختم و هر وقت به قبرستان می‌آیم، سر مزارش می‌روم.



ایستگاه پنجم

ایستگاه ششم

وقتی مردم در زمین‌های کشاورزی خانه ساختند، به پیشنهاد مرحوم ملا محمد کامل طوسی از ارباب اجازه گرفتند تا در زمینش مسجد بسازند. مشار هم اجازه داد و سال ۱۳۵۳ همه اهالی، کوچک و بزرگ، کمک هم شدیم و مسجد صاحب الزمان (عج) ساخته شد.

با ساخت خانه‌های جدید در زمین‌های کشاورزی، به آرامگاه فردوسی نزدیک‌تر شدیم. آب مصرفی مان را از همین جامی بردیم. درست در نزدیکی در اصلی قدیم آرامگاه، شیرآبی گذاشته بودند که هر روز در صف می‌ایستادیم و ظرف‌هایمان را پر آب می‌کردیم.





دیدار دوباره با هنرمند محله دانش آموز، به بهانه تجربه هایش در ساخت المان های نوروزی

مردم، بهترین داوران آثار هنری شهر



و بعد از اجرای طرح پاپیون یا همان خشت خورشید هشتم، نقاشی های دیواری را در مناطق ۳، ۱۱ و ۴ همراه همسرش اجرا کرده که توجه ها را جلب کرده است.

شاخص ترین آثار او در این مدت، مجسمه «سلام سرباز»، رنج مادرانه، و «عشق ۲۸» است که در این سال ها به ترتیب در خیابان طبرسی، میدان جانباز و خیابان آیت... کاشانی نصب شده است.

● سفر هنر حجت به همه جای ایران

هنر سالار محمدی در خلق آثار نوروزی باعث شده است در سال های اخیر، تقاضای کار از شهرهای دیگر هم داشته باشد و پارافراتر از مشهد بگذارد. او تعریف می کند: خوشبختانه در این مدت که در فراخوان های چند شهر بزرگ کشور شرکت کرده ام، سبک کاری من مورد پسند مدیران شهری بوده و منجر به اتفاقات خوبی شده است.

او درباره نمادها و المان هایی که در این مدت ساخته است، می گوید: در سه سال اخیر، مجسمه ای در شهر یزد، سه نماد در شهر کرمان، یک المان در تهران، سه نقاشی دیواری در تربت حیدریه و یک مجسمه در قم اجرا کرده ام. او درباره دیده شدن کارهایش می گوید: بهترین داوران آثار هنری شهری، خود مردم هستند و من از آن ها حس مثبت و رضایت گرفته ام. در این مدت افرادی را دیده ام که در کنار کارهایم عکس گرفته اند و به این معنی است که با آن ها ارتباط برقرار کرده اند.

و خالقان اثر. یاد م است در مصاحبه قبلی هم این اتفاق افتاد و اثرش برای من ملموس بود.

● پایان سال و سرشلوغی خانوادگی

سال که از نیمه می گذرد، سرشلوغی های حجت سالار محمدی و همسرش که با هم کار هنری انجام می دهند، آغاز می شود. آن ها این زمان را مدام در فکر و خیال این هستند تا اثری هنری آماده کنند و طرحی نو در اندازند. سه سال گذشته هم برای این زوج به همین شکل بوده است. محمدی تعریف می کند: در این طرح ها، تمرکز ما معطوف به حال و هوای نوروزی است، با این محوریت که هویت و فضای تاریخی برایمان اولویت دارد.



سیرجانی نوروز سه سال قبل بود که یکی از المان های زیبای نوروزی در محله فارغ التحصیلان جانمایی شد. سازه ای ساده و هویتی به نام «خشت خورشید هشتم» که از بین سیصد اثر ارسال به جشنواره استقبال از بهار، جزو چهارده طرح منتخبی بود که تأیید ساخت گرفت. هرچند آ کوارיום های آن المان در این مدت شکسته، اصل بنا هنوز باقی است.

این اثر متفاوت را حجت سالار محمدی، از اهالی محله دانش آموز، ساخته و در گذر این سال ها کارهای هنری دیگری را در گوشه و کنار شهر و کشور ما به دیدگان مردم هدیه داده است. بعد از سه سال به سراغش رفته ایم تا احوالات خودش و کارهایش را مرور کنیم.

● شهرآرامحله اثر را معرفی کرد

در همین آغاز کلام، هنرمند شهرمان گریزی می زند به مصاحبه قبلی اش با شهرآرامحله، او اثرگذاری شهرآرامحله درباره معرفی المان در آن سال را تحسین می کند و می گوید: آن اثر هنری، لایه های پنهانی داشت و شاید بیشتر شهروندان متوجه نبودند که پاپیون خشت خورشید خراسان چه معنای تاریخی و فرهنگی ای در دل خود دارد. در گزارش شهرآرامحله به خوبی این اثر توصیف و تشریح شده بود و این برای هنر و هنرمندان ارزشمند است. حجت سالار محمدی صحبتش درباره مصاحبه قبلی را این طور ادامه می دهد: رسانه شما و اکثر رسانه های کشور ما فرصت خوبی هستند برای بیان درد دل های هنرمندان

خاطرات حاجیه قربانی، از یک سنت دیرینه دم نوروز

بهترین گندم سال برای سمنو بود



دست بود. بعد شیره را داخل دیگ بزرگی که برای پنجاه کیلو سمنو آماده شده بود، ریختم. شیره گیری که تمام می شود، وقت استراحت دختران هم می رسد. آن طور که حاجیه خانم نقل می کند، خود بزرگ ترها اضافه کردن آرد را برعهده گرفتند. البته یک نکته درباره شیره گیری هست که حاجیه خانم بیان می کند: باید آن قدر این مایع شیره را هم می زدیم تا رنگ خرمایی بگیرد. این کار را هم نوبتی انجام دادیم و چمبه زدیم. مادرم در این کار کمک کرد.

● انتظار برای بازکردن سر دیگ سمنو

به گفته حاجیه خانم، آن زمان دیگ سمنو یک بار در سال، آن هم پیش از نوروز در محله گذاشته می شد؛ «سمنو به نیت حضرت فاطمه الزهرا (س) پخته می شد. معتقد بودیم وجود سمنو سر سفره هفت سین برکت می آورد. به همین دلیل وقتی روی دیگ را دم کنی گذاشتند، ماد خترها رفتیم که نان، نمک، قرآن، آینه و سرمه بیاوریم تا داخل سینی روی سر دیگ بگذارند. پنج شش ساعت که گذشت، صبح زود در دیگ را باز کردند. من منتظر چنین لحظه ای بودم و از دیدن سمنویی که در پختش همکاری داشتم، لذت بردم.

سریک باور و اعتقاد، آن روزها در دیگ سمنو فقط توسط دخترهای خانه باید باز می شد. چون سالی هم یک بار این اتفاق می افتاد، باید دختری که نوبتش بود یک سال انتظار می کشید؛ «در آن سال بالاخره نوبت شد تا سر دیگ سمنو را بردارم. مادرم همان روز چشمانم را سرمه کشید و لباس نوتنم کرد. من رافراستادند زیر زمین و در دیگ را باز کردم. خدا را شکر همه چیز خوب پیش رفت، یک بار دیگر هم قبل از ازدواجم باز کردن در دیگ نصیبم شد و همان جا خودم را به حضرت فاطمه (س) سپردم.

راجدا کنیم. خودش هم کمک دستم می شد. «۱۰ سال داشتم که اولین بار برای این کار به کار گرفته شدم. گندم ها را شستم و داخل تشت ریختم تا سبز شود. از اینجابه بعد، کار مادرش بود تا آب گندم ها را هر روز عوض کند که بونگیرد. وقتی جوانه ها سبز شد، خانه یکی از اهالی به نام مرحوم بی بی خانم جمع شدند و گندم های جوانه زده را روی هم ریختند؛ «بعد کار اصلی ماد خترهای خانه شروع شد. کنار دختران همسایه نشستیم و ساعت ها گندم های خیس خورده را روی تخته کوبیدم. درست همین بویی که الان در کوچه پیچیده، بلند شد. آن قدر این کار ما زمان برد که لباس هایم نیز همین بورا به خودش گرفت. برای من که آن روزها کم سن و سال بودم، سخت ترین کار، جدا کردن شیره با



فاطمه شوشتری اهودر خیابان شاهنامه ۶۹ بوی سمنو می دهد. این را از حرف های حاجیه خانم می توان فهمید که تشو یقمان می کند به بیشتر بوکشیدن تابوی تند و ترش گندم خیس خورده بنشینند تا ذهنمان و یادمان بماند گندم سمنو چه بویی دارد.

خودش خوب به یاد دارم اولین بار کی بوی سمنو مشامش را پر کرد؛ درست همان وقت که کودکی چهار پنج ساله بود و چنگ زده به چادر مادر در خانه بی بی، شاهد پخت چهل پنجاه کیلو سمنو بود.

حالادوباره دم عیدی، بوی پیچیده در کوچه آرامگاه فردوسی، حاجیه قربانی را می برد به شصت سال قبل؛ روزهایی که او هم مثل خیلی از دختران به زنان محله در سمنو پزبان کمک می کرد.

● پاک کردن گندم اولین کارمان بود

حاجیه خانم هیچ وقت دیگ سمنو را در خانه اش بار نگذاشته است، اما تا دلنان بخواهد در کودکی و نوجوانی به نیت پخت سمنو گندم پاک کرده، کوبیده و داخل دیگ چمبه زده است.

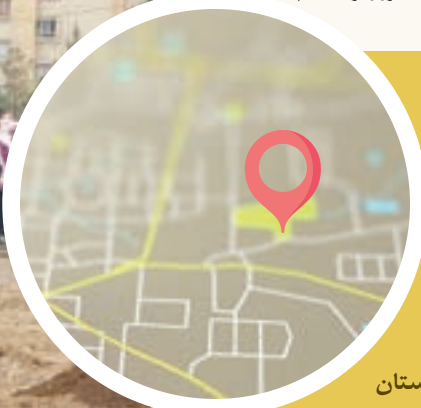
برای گفتن از آن روزها در خاطراتش به دهه ۳۰ می رود و تعریف می کند: هر خانواده بهترین گندم دروشده سالش را برای سمنو کنار می گذاشت. این گندم درشت و کم آشفال بود. درست ۲۵ روز قبل از عید، مادرم گندم ها را به من می سپرد که آشفالش



○ برای پسران پیش دبستانی «طه» این درخت‌کاری، کم‌ازاردوی تفریحی نداشت. کلی خاک بازی کردند و با دست، دور درخت، خاک ریختند. اما مهدیارشش ساله بییل داشت و با تأکید بر اینکه در باغچه پدر بزرگش درخت کاشته است، شروع به بییل زدن کرد.



○ امیرعلی این درخت را به تنهایی کاشت. از بین نهال‌ها هم بزرگ‌ترین را انتخاب کرد؛ او می‌گوید: نهال را به یاد پدر بزرگم کاشتم که تا وقتی زنده بود، هر سال چند درخت برای سرسبزی زمین می‌کاشت. من اولین قدم را برای اینکه مثل پدر بزرگم باشم، امروز برداشتم.



هم‌زمان با روز درخت‌کاری، دانش‌آموزان نخستین قدم احداث بوستان شهرآموز را برداشتند

۱۲ کاشت نهال به دست آینده‌سازان

فاطمه شوشتری دانش‌آموزان منطقه ما نخستین قدم احداث بوستان جدید در منطقه ۱۲ را برداشتند.

این دانش‌آموزان در روز درخت‌کاری با همراهی شهردار منطقه ۱۲، اعضای شورای اسلامی شهر و دیگر مدیران شهری، دو بیست درخت در زمین بزرگ تقاطع محمدیه-اقدسیه در محله امیریة کاشتند که در سال آینده، تبدیل به بوستان شهرآموز خواهد شد. این چهارصد دانش‌آموز که از مدارس مختلف منطقه ۱۲ برای کاشت درخت این بوستان آمده بودند، به عنوان سفیران سبز منطقه معرفی شدند و هر کدام از آن‌ها درخت‌های غرس شده‌شان را با نصب عکسی از شهدا، به نام یکی از آن‌ها مزین کردند.



○ امید، علی، احسان، آیهان و مجید کلاس سومی بودند. خوششان می‌آمد پای درخت‌ها آب بریزند. امید که آب پاش را از دستش نمی‌انداخت، خودش رامستول آب دادن باغچه آپارتمان‌شان در الهیة معرفی کرد و گفت هر جمعه برای آب دادن به این نهال خواهد آمد.



○ رویا و دوستانش که پیش دبستانی بودند، وقتی پلاک کارت عکس شهدا را به منظور نصب روی درخت‌ها دیدند، یک صدافریاد زدند «سردار سلیمانی»، به گروه آن‌ها عکس سردار سلیمانی داده شد که خودشان از شاخه درخت کاشته شده‌شان آویزان کردند.